

# آموزش پرورش

سال هشتم

مهر ماه ۱۳۱۷

شماره ۷

## وظیفه معلم

### ۱ - سیر تکاملی پرورش

پیش از آنکه انسان در طریق تکامل خود بمرحله شهر نشینی و تشکیل اجتماعات مدنی برسد، «کودک» بی آنکه بسر پرستی راهنمایی یا آموزگاری نیازمندی داشته باشد در آغوش طبیعت پرورش مییافت و آنچه را که در خور زندگی آزاد صحرا نشینی از سواری و تیر اندازی و شکار و گله داری و کشاورزی و برخی آداب و رسوم طایفگی میدید پیش خود میآموخت. و در واقع تنها رهبر و آموزنده او در این مرحله احساس احتیاج در زندگی بود و پس از احساس نیازمندی در آموختن کارهایی که قوام زندگی بیابانی بدان است از رفتار و کردار بزرگان قبیله و مردان سالخورده خاندان خویش تقلید و پیروی میکرد.

در کارها چندان عمارت مینمود تا بپایه کارشناسی و کاردانی پدر و خویشاوندان سالخورده خود رسد، کارهای خود را با کار پیشقدمان و بزرگتران میسنجید اگر کرده خود را نظیر کرده آنها مییافت صواب میدانست و در تمرین آن میکوشید تا در خاطر پایدار شود و چون اختلافی در میان کرده خود و نمونه کار ایشان میدید بنا برستی و نارسائی آن پی میبرد و با مقایسه کار دیگران در اصلاح خطای خویش چندان رنج میبرد تا نتیجه صحیح میرسید. دیگر آموزشگاهی که او را نگهداری و پرستاری کند و آموزگاری که در آموختن هنر بوی یاری نماید وجود نداشت. بدیهی است چنین آموزش و تقلید پیاپی از

روش و کارپیشینیان خود منشأ يك جمود ثابت و رکود پایداری در شیوه زندگی واقعی میگردد چنانکه در قبیله های صحرا نشین آسیا و افریقا روش زندگی مردم هنوز مانند هزاران سال پیش است و کودکی که در کوهسار تبت یا ریگزار حضر موت و یا در سایه جنگلهای انبوه کنگو و در ناحیه علفزار ردزیا امروز پرورش مییابد اسلوب تربیت او نسخه کهنه ایست از آن دفتر دیرین که هزاران سال پیش بدست پدران و نیاکان وی از نظر نیازمندیهای زندگی بیابانی مدون و مرتب شده است .

همینکه انسان در مرحله شهر نشینی پیشرفت حاصل نمود و درجات زندگی اجتماعی روز بروز ارتقا حاصل کرد بهر نسبتی که پایه زندگی برتری مییافت و احتیاجات آدمی افزوده میشد اسلوب دیرینه پرورش نیز متدرجاً از رواج و عمل می افتاد . زیرا برای پدران که در اثر تقسیم کار هر يك در حوزه اجتماع خویش عهده دار وظیفه سنگین خاصی شده بودند فرصت و مجالی برای آنکه پرورش فرزندان خود همت گمارند باقی نمی ماند از طرفی دیگر آموختن چند کار ناقص و مختصر روستائی برای پایداری اساس زندگی آینده کفایت نمیکرد و با پیشرفت ماه و سال و قرن تغییرات کامل در اوضاع زندگی و میزان نیازمندیهای نوع انسانی پدیدار میشد و خردمندان و رهبران دین و دنیا بایشان یادآوری و سفارش میکردند که :

« فرزندان را مانند خود پرورش ندهید زیرا آنان برای روز کاری جز روز کار شما آفریده شده اند . »

اندک اندک پرورش کودکان کار مستقلی شد که بکارمندان آگاه و زیر دست و جای مخصوصی که شایسته انجام چنین وظیفه مهمی باشد احتیاج داشت و از اینراه « آموزشگاه » بوجود آمد و ارزش واقعی آموزگار یا « معلم » بر همگان هویدا گردید.

## ۲- آموزگاری پیشین

آموزگاری مانند همه هنرها و پیشه های سودمند در آغاز کار چنانکه باید و شاید پسندیده همگان و ستوده همگان نبود و کسانی بدینکار گماشته میشدند که از حیث دانش و بینش و روش کار چندان برجستگی نداشتند و بدستمزدی کم میساختند تا زندگی فقیرانه و ناچیزی را بسر برند . بابلیان و یونانیان کار تربیت فرزندان را بخلامان

خود محمول میکردند و رومیان نوباوگان عزیز را ببردگان و بندیان که از کشورهای دیگر بیوم روم آورده بودند میسپردند.

در هر کشوری از کشورهای باستان این شیوه برقرار بود که کار پرورش نوباوگان را بمرمی ناچیز و فرومایه واگذار کنند و از این نظر پیشه آموزگاری و پرورشکاری کودکان در نظرها خوار و بیمقدار گشته و توصیف شخص به «آموزگار کودکان» يك نشانه سبك عقلي و تحقير و استخفاف شده بود.

با وجود این در همان زمان بسیاری از مردم خردمند و هوشیار به اهمیت این وظیفه ارجحند آگاهی داشتند و برای رهبری و پرورش فرزندان بوم و بر خویش بکار آموزگاری پرداخته و بسر زنش و نکوهش بدگویان و عیبجویان واقعی نمیگذاشتند. سقراط در پاسخ کسانی که باو میگفتند چرا با خرد سالان همنشینی میکنی اظهار میداشت «خرد سالان بیش از سالخوردگان بر رهبری نیازمندند چه اینان مانند چوب خشك و آنان همچون شاخه تر و تازه اند و شاخه تر را بهتر میتوان اصلاح کرد.

مربیان بزرگ عالم انسانی در روزگاردیرین پشت پا بقیود و حدود احترامات ظاهری میزدند و هم آسیب و سرزنش بدگویان را بر خود هموار میکردند تا وظیفه بزرگ و مقدسی را انجام دهند که در بارهای جهانی بیشتر جنبه روحانی و پیمبری دارد آری! پیامبران رهبران و پیشوایان بزرگی بوده اند که برای ایفای وظیفه ارشاد و تربیت نوع شکستجه ها و رنجهای مردم را بجان میخریدند و میکوشیدند تا قوم خود را از گمراهی رهائی دهند و راه و روش زندگانی را به ایشان بیاموزند این وظیفه نمونه کامل عملی است که معلمین شایسته و آموزگاران نیکوکار هر يك عهده دار قسمتی از آن در میان مردم میباشند در اینصورت نباید از سرزنش کوتاه نظران و نکوهش بیخبران پرهیزند بلکه باید از جان و دل بکوشند تا مردم را بافکار عالی و صفات پسندیده و خصال نجسته آشنا سازند و ایشان را بسوی سعادت و تندرستی و زیبائی و نیکی و حقجوئی و دانش و هنر سوق دهند. چنین کاری بیشك نزدیکترین کارهای جهان بکارهای پیمبران است و از اینجا منظور پیغمبر اسلام معلوم میشود که روزی در مسجد بردودسته از مردم وارد شد که یکدسته از ایشان پیرستش خدا و دسته دیگر پیرش و پژوهش در اطراف مسائل علمی سرگرم بودند. لختی بسوی هر دو دسته

نگریست و در حلقه دانش پژوهان در آمد و گفت « من بمعلمی مبعوث شده ام » و این سه بیت سعدی شاید اشاره بهین داستان باشد .

صاحب‌دلی بمدرسه آمد ز خا نقواه  
بشکست عهد صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود  
تا اختیار کردی از آن این فریق را  
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج  
وین سعی میکند که بگیرد غریق را

### ۳ - رونق کار تعلیم .

متدرجاً اهمیت کار آموزگاری و پرورشکاری معلوم خاطر جهانیان شد و معلمی یکی از شریفترین پیشه‌های سودمند اجتماعی گردید و اکسانی که بتربیت نو آموزان در دبستانها (مکتب) و دبیرستانها (کتاب) مشغول بودند از حیث اهمیت مقام اجتماعی هندوش و همطراز بزرگان روزگار خویش شدند و برخی از ایشان از پیشه آموزگاری بکار جهانداری و سیاستمداری رسیدند. حجاج پسر یوسف ثقفی که سالیانی دراز از مرز شام تا مرز چین و هند در زیر فرمان او بود و سختی او در کار فرمانروائی هنوز بنام است يك آموزگار دبستان طائف بود و صاحب پورعباد با وجود آنکه سخنوران در ستایش او گفته اند وزارت را از نیاکان خود مرده ريك یافته در آغاز کار با پدرش عبّاد در کار آموزگاری دبستان طالقان دستیار بود .

کسانی معلم در مجلس هرون و امین و مأمون بر همگنان مقدم می نشستند و فرزندان مأمون در جفت کردن کفش پیش پای فراء معلم خویش بر یکدیگر پیشی می جستند . اهمیت کار آموزگاری بپایه ای رسید که برای راه و روش آن دستور ها نوشتند و آئین مخصوص نهادند آداب الصبیان و آداب المعلم و آداب المتعلمین و ادب الدرس موضوع کتابهای متعددی در فن آموزگاری میباشد که شرح و وصف آنها از موضوع بحث کنونی ما بیرون است .

### ۴ - آموزگاری جدید

بهر نسبتی که درجه تمدن برتری یافت و اجتماعات انسانی پیشرفت معنوی حاصل کرد پایه معلمی نیز فراتر آمد و اهمیت معلم بیشتر معلوم گشت . دولتها پیشرفت و ارتقاء حقیقی ملت را در انتشار علم و ادب و تهذیب اخلاق همگان دانستند و نخست بتوسعه دایره آموزش و پرورش پرداختند و همینکه پرورش و آموزش گروهی از مردم را

برای خیر و سعادت همگی کافی ندیدند. آموختن را اجباری و تربیت یافتن را وظیفه هرفردی قرار دادند.

بدین طریق تعلیم و تربیت که در روزگار باستان مخصوص طبقه اول اجتماعات و بعدها طبقه میانه را نیز از آن بهره‌ای حاصل بود در دسترس همه کس قرار گرفت و همه مردم بدون امتیاز طبقاتی از برکت آن بهره‌بر گرفتند و در نتیجه این پیش آمد پایه معلمی چندان فرارفت که امروز در کشور های بزرگ و راقی جهان مقام معلم از برترین مقامهای اجتماعی شده است.

صفت بسیار بارزی که روحیه عصر ما را از روزگار پیشین امتیاز میدهد موضوع اهتمام و توجه بکار تعلیم و تربیت است.

روشهای کوناگون، دیران بی‌شمار، فیلسوفان پرورشکار، آزمایشگاهها و آموزشگاهها، کتابهای جورا جور در مباحث تربیتی چندان بوجود آمده که در هیچیک از قرنهای گذشته و عصرهای پیشین تاریخی مانند نداشته است. بدین نظر واقفاً میتوان این عصر را بتعبیر برخی از نکته‌سنان «عصر معلم» و «عصر کودک» نامید. تأثیری را که معلم امروز و روش کار او در سرنوشت یک کشور و یک ملت دارد همه خردمندان گیتی میدانند دیگر مجال شک و تردید در اینموضوع باقی نمانده که پیشرفت هر بوم و بر و هر دسته از مردم مربوط بمیزان پیشرفت فرهنگ و درجه تأثیر آموزگاران آن کشور در روحیه نسل جوان است.

وقتی بیزمارک صدراعظم آلمان پس از جنگ ۱۸۷۰ که ناپلئون سوم را از اوج اقتدار فرود آورده بود میگفت: «بوسیله معلمین و آموزشگاههای خود بردشمن غلبه کردیم» تنها خواص هر ملتی مفهوم گفتار او را درمی یافتند ولی در روزگار ما این نکته را تقریباً غالب مردم میدانند که «سرنوشت آینده هرملتی نتیجه وضع حاضر آموزشگاهها و آموزگاران ایشان است.»

معلم فقیر و ناتوانی که در چند قرن پیش مردمی بچشم حقارت باو مینگریستند و پیشه او را خوار مینداشتند اکنون از پرتو ترقی فکر انسانی و پیشرفتهای مدنی جهان وجود توانا و نیرومندی شده که در سرنوشت کشورها و سرگذشت ملتها تأثیری کامل دارد. چه زبان او تیغ آبداری است که مغزهای نرم کودکان و دلهای ساده نوباوگان

را میشکافد و نهال اندیشه های سودمند و آرزوهای ملی را در آنجا می نشاند تا پس از رشد و نمو لازم هر نهالی درختی بارور و هر شاخه ای شاخساری پرثمر گردد و جامعه را از میوه های شیرین و گوارای رفتار و کردار و افکار نیک شادکام و بهره مند سازد.

امروز معلم و روش کار او منظور نظر هر «فیلسوف» و «جهاندار» و «صاحب عقیده» ای است که در عرصه جهان آرزو و اندیشه ای دارد.

هر فیلسوفی در این زمانه قسمت مهمی از افکار و مبادی خود را بمسائل و مباحث تربیتی اختصاص میدهد. هر پیشوا و جهانداری برای آنکه نوباوگان کشور خود را به نیک رفتاری و نیکو کاری و خوش پنداری عادت دهد از آموزشگاه و آموزگار انتظاراتی دارد افراد جامعه در مرحله ای با دستگاہ آموزش تماس پیدا میکنند که هنوز دماغ ایشان نقشهای گوناگون از نیک و بد زمانه نپذیرفته و آموزگار صالح میتواند بنیروی بیان هر موضوعی را که بصلاح کودک و محیط زندگانی او مقرون بنگردد در پیش چشم او نیکو جلوه دهد و آنچه را زبان آور پندارد در نظرش ناپسند نمودار سازد

برخی از مردم شاید هنوز وظیفه معلم را بآموختن مشتق معلومات و اطلاعات پراکنده و پیوسته در ضمن ساعات و دقائق بکودک منحصر دانند و این تصور یادگار عقیده کلی است که تا پنجاه سال پیش نسبت بوظیفه معلم وجود داشت.

وزارت فرهنگ انگلیس در قرن گذشته دستمزد آموزگاران را از روی نسبت پذیرفته شدگان امتحان سالیانه معین میکرد و در اینصورت معلم همه نیروی فکری و توانائی روحی خود را صرف یاد دادن چیزهایی میکرد که در روز امتحان بکار آید و جانب پرورش را فرو میگذاشت تا نتیجه امتحان در وضع مادی زندگانی او اختلالی تولید نکند. حقیقت اینست که مقام بلند معلم امروز بیشتر مربوط بجنبه پرورش اوست و آموزش یکی از وسائل کار پرورش بشمار میرود. نظر معلم دیگر بتهیه افرادی آشنا بمعلوماتی چند منحصر نیست بلکه هدف آمال هر آموزگاری اینست که جوانانی دانا و توانا و بینا تربیت کند تا در آینده مردان کارآمد شایسته ای برای کشور باشند.

آموزگار معاصر مانند نقاش زبردست و پیکر تراش هنرمند باید از تن و جان نوباوگان پیکری دلپسند و تصویری دلپذیر ابداع کند که ساخته و پرداخته اندیشه وی از نتیجه کار نگارگر و پیکر تراش بمزیت وجدان و خرد ممتاز باشد.



چندی قبل یکی از روزنامه های خارجی صفحه ای از عکسهای دوره کودکی برخی از بزرگان معاصر را فراهم آورده و چاپ کرده بود که از چهره ایشان بهیچوجه نشانه سرنوشتی که یافته اند معلوم نمیشد ولی در پرتو تعلیم و تربیت صحیح امروز هر يك از ایشان برای کشور خود وجودی بسی سودمند شده و اینکار ناگزیر بدست آموزگاران لایق انجام گرفته است.

اکنون آن روزگار که هر کس میتواند سطری بخواند و بنویسد عهده دار وظیفه آموزگاری میشد سپری گشته و زمانی رسیده که معلم علاوه بر معلومات لازم باید دارای صفات و ملکاتی باشد که ویرا در کار پرورش افراد کامیاب سازد.

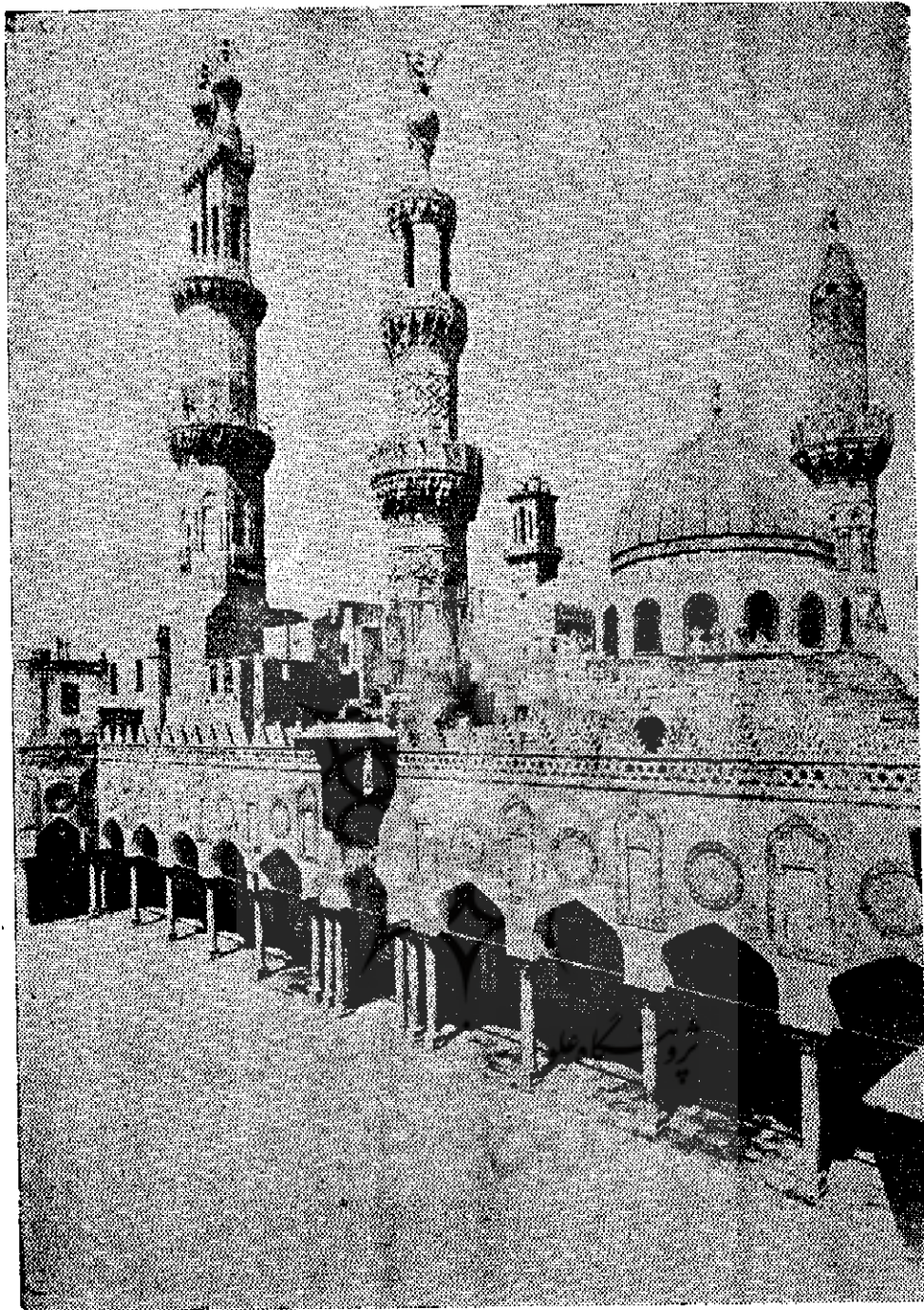
افرادی که امروز میخواهند بآموزگاری پردازند باید آرزوئی بس بلند و اندیشه ای بسیار ارجمند دارا باشند که آموختن خواندن و نوشتن در بر آن بچیزی نیاید و آن پدید آوردن مردان بزرگ آینده از کودکان خرد حاضر است.

آنان که هنر ایشان تنها خواندن و نوشتن است و شاید آنچه را که میدانند نتوانند بدیگری بیاموزند از این عرصه که آزمایشگاه مردان آینده عالم است متدرجا کناره جسته و جای آنرا بآموزگاران کاردان میسپارند که علاوه بر علم و عمل برای تربیت نسل آینده و ترقی میهن خود اندیشه ای فروزان و عشقی سوزان دارند.

دولتها همانطور که برای اداره کارهای کشور بکار مندان کاردان نیاز مندند و سر رشته هر کار را بدست کسی میسپارند که در خور انجام آن باشد دیگر مسئولیت تعلیم و تربیت نوباوگان مرز و بوم خویش را بعهده کسانی نمیگذارند که بکار خود همان نظری را داشته باشند که بازرگان و سوداگر بکالای خویش دارد.

آموزگاری علاوه بردانش کافی ذوق و قریحه خاصی میخواهد که آموزگار را مانند شاعر و موسیقی دان و نقاش مجذوب کار دست خود سازد و بی آنکه بدستمزد یا نظر کوتاه مردم وقعی گذارد از کارش همان منظوری را بجوید که هنرمندان دیگر از اثر کلک و سر انگشت خویش میجویند.

با اینهمه وظیفه معلم از وظیفه هنرمندان دیگر دشوار تر است چه آنان اگر از تعلیم هنرشان بدیگری عاجز باشند دربار هنر مندی ایشان نقصی تولید نمیشود اما معلم



جامع ازمهر

نمای غربی

(تتمه صفحه قبل)

هنر مند باید هنر خود را بتواند بهر کسی بیاموزد . بنا بر این ذوق و قریحه هم مانند عشق و علاقه و معلومات برای پیشرفت و کامیابی در کار آموزگاری کفایت نمیکند بلکه در این کار تدبیرهایی باید بکار بست و اصولی را رعایت کرد که عمل آموختن را ساده و آسان سازد و این وظیفه را دانشسرا و معلم تربیت و کتاب تعلیم و تربیت و مجله آموزش و پرورش در دسترس آموزگاران قرار میدهند .